

بررسی ارث زوجین در فرض انحصار در فقه امامیه

سید حسین صفایی¹
ابراهیم فولادی سوادکوهی²

(تاریخ دریافت: 1391/09/12 - تاریخ تصویب: 1391/11/02)

چکیده

در فقه شیعه و در خصوص ردّ مازاد ترکه به زوجین چهار نظر مطرح گردیده؛ برخی سهمی بیش از $1/2$ را برای زوج و $1/4$ را برای زوجه در نظر نگرفته و مابقی ترکه را در حکم مال بلا وارث قرار داده اند. برخی دیگر مازاد ترکه زوجه را به زوج ردّ می کنند ولی در حالت عکس اعتقادی به ردّ ندارند و عده ای دیگر ضمن پذیرش ردّ مازاد به زوج، در خصوص زوجه استحقاق او را مقید به عدم حضور امام معصوم نموده اند. در این میان دسته ای نیز نظر به اعطای مازاد ترکه به زوجین بدون هیچ قید و شرطی دارند. مذاقه در آیات 7 و 12 سوره نساء و برخی روایات وارده از معصومین علیهم السلام، مؤید قول اخیر است.

واژگان کلیدی: ارث، ردّ مازاد ترکه، توارث همسران، ماده 949 قانون مدنی.

1- نویسنده مسئول - استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

Email: hsaifaii-chamran@ut.ac.ir

2- دانشجوی دوره دکترای حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

مقدمه

در فقه امامیه و در خصوص اینکه سهام هر یک از زوجین در فرض عدم وجود وارث دیگر برای همسر چگونه خواهد بود، اختلاف است. برخی بر این نظرند که سهم زوج همان یک دوم و نصیب زوجه نیز همان یک چهارم بوده و مابقی از باب مال بلاوارث به امام معصوم می رسد (تمیمی، 1383، صص 393-394؛ دلمی، 1414، ص 124). عده ای دیگر نیز در مورد زوج نظر به ردّ مازاد دارند و در مورد زوجه آن را مقید به زمان غیبت معصوم نموده اند (صدوق، 1404، ص 262؛ شیخ طوسی، بی تا (الف)، ص 642؛ علامه حلی، 1410، ص 125؛ شهید اول، 1411، ص 225). دسته ای دیگر نیز از دیدگاه ردّ مازاد ترکه به هر یک از زوجین دفاع نموده اند (شیخ مفید، 1410، ص 691؛ علامه حلی، 1421، ص 284؛ صادقی تهرانی، 1425، ص 270؛ صانعی، 1386، ص 20). مشهور فقها نیز بیان نموده اند که مازاد بر فرض مسمی زوج، به او ردّ می شود لیکن نصیب زوجه همان یک چهارم خواهد بود (صدوق، 1418، صص 328-329؛ سید مرتضی، 1415، ص 584؛ ابن ادریس، 1405، ص 242؛ محقق حلی، 1409، ص 812؛ حلی، 1405، ص 502؛ شهید اول، بی تا، ص 334؛ فاضل مقداد، 1404، ص 189؛ شهید ثانی، 1416، ص 17؛ حلی، 1419، صص 42 و 43؛ فخرالمحققین، 1387، صص 237 و 238؛ حسینی عاملی، بی تا، ص 183 و 184؛ طباطبایی، 1412، صص 362 و 363؛ نراقی، 1419، ص 398؛ سبزواری، 1423، ص 305؛ فاضل هندی، 1416، صص 462 و 463؛ نجفی، 1368، صص 63-64).

در ماده 949 قانون مدنی به تبعیت از نظر اخیر بیان گردیده: «در صورت نبودن هیچ وارث دیگر به غیر از زوج و زوجه، شوهر تمام ترکه زن متوفی خود را می برد ولیکن زن فقط نصیب خود را، و بقیه ترکه شوهر در حکم مال بلاوارث و تابع ماده 866 خواهد بود». در ماده 866 نیز می خوانیم: «در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است». بر صدر و ذیل ماده 949 قانون مدنی ادعای اجماع شده است (ابن زهره، 1417، ص 332؛ ابن ادریس، 1405، ص 242؛ نجفی، همان، ص 80؛ سبزواری، 1423، ص 99؛ شوشتری، 1406، ص 398). پرسش این است که چه شد که سایر ورثه در فرضی که تنها وارث باشند، مستحق تمام ترکه هستند لیکن سهام زوجه در همان یک چهارم منحصر می ماند و $\frac{3}{4}$ باقیمانده جزو انفال و متعلق به امام خواهد بود؟

موضوع این نوشتار به این فرع فقهی - حقوقی اختصاص دارد و سعی نگارنده بر این بوده که ادله و دیدگاه های پیرامون این مسأله به نحو جامع مورد بررسی قرار گیرد. در قسمت نخست این مقاله به بیان آیات قرآن که در مسأله قابل استشهاد می باشند و در قسمت دوم نیز به بیان روایات وارده در این خصوص می پردازیم.

1- جایگاه ادله قرآنی در مسأله

1-1- آیه هفتم سوره نساء

«برای مردان نصیبی است از آنچه که برجای نهاده اند پدر و مادر و نزدیک تران؛ و برای زنان نصیبی است از آنچه برجای نهاده اند پدر و مادر و نزدیک تران، از آنچه کم باشد یا زیاد، نصیبی معین، قطعی شده، واجب الاداء و لایتغیر است» (نساء/7).

چنین گفته شده که پیامبر اسلام پس از ورود به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی، میان مهاجرین و انصار عقد اخوت برقرار نمود لذا قواعد ارث نیز تابع دو عامل اسلام و هجرت قرار داشت. پس از قوام حکومت اسلامی و تثبیت پایه های آن قواعد ارث نیز دستخوش تغییر شد و خویشاوندان اولی از سایرین ولو مهاجرین و انصار قرار داده شدند لذا عنصر هجرت حذف گردید. سپس در مقام تبیین و تفصیل احکام ارث، آیات هفتم و یازدهم و دوازدهم و یکصد و هفتاد و ششم سوره نساء نازل گردید. مفسرین و فقها به اتفاق این آیه را رکن رکن و اصل اساسی اسلام در بحث ارث دانسته و آیات یازدهم و دوازدهم و آیه آخر سوره نساء را تفصیل آن دانسته اند (طباطبایی، 1417، صص 198 و 342؛ زحلی، 1408، ص 272).

در این آیه عبارت «أقربون» بکار رفته که به معنای خویشان نزدیکتر فرد می باشد. فقها و مفسرین مقصود از آن را صرفاً اقربای نسبی دانسته اند (برای نمونه ر.ک. به: اردبیلی، بی تا، ص 643؛ رازی، 1420، ص 503؛ موسوی سبزواری، 1409، ص 320؛ مدرسی، 1419، ص 26؛ بلاغی، 1365، ص 19). تتبع در عبارات فقهای امامیه نشان می دهد که در نزد ایشان، «قربان» و مشتقات آن در خصوص زوجین استعمال نمی شود. برای مثال سید مرتضی در ذیل همین مسأله چنین می نویسد: «اگر پیرسید چگونه به کسی (زوج) مابقی ترکه رد می شود که برای او قربانی و

نسی با میت (زوجه) نیست و صرفاً از باب سبب، ارث می برد در حالی که (مازاد) فقط بر ذوی الأرحام ردّ می شود؟ لذا اگر چنین حکمی جایز باشد می بایست عکس آن یعنی ردّ بر زوجه نیز جایز باشد... بیان می داریم: شرع قیاس را بر نمی تابد بلکه در آن از ادله شرعیه پیروی می گردد و اگر دلیل بر ردّ مازاد ترکه بر فردی که نه قرابتی با میت دارد و نه رحمیتی، امتناع و استبعادی در آن نیست...» از کلام ایشان به خوبی بر می آید که در نزد ایشان زوجین از نزدیکان یکدیگر نیستند. نتیجه چنین تحلیلی این خواهد بود که در مسأله ارث زوجین از یکدیگر و فروعات آن این آیه قابلیت استشهاد را نخواهد داشت چه این که ایشان زوجین را بما هو، داخل در «أقربون» ندانسته اند. سایرین نیز چنین تحلیلی ارائه کرده اند (طباطبایی، 1412، ص348؛ صدر، 1420، ص516) بنا به دلایل ذیل نگارنده این تفسیر و تخصیص را نمی پذیرد:

اولاً: «ذوی القربی» یا «ولو القربی» به معنای نزدیکان است و «أقربون» به خویشان نزدیک تر اطلاق می گردد. تردیدی در اطلاق «أقربون» بر زوجین در عرف وجود ندارد لذا این تخصیص مخالف با تطبیق عنوان «أقربون» بر زوجین در عرف است. پذیرفتن این امر مستلزم اعتقاد به حقیقت شرعیه می باشد که در امور غیر عبادی شدیداً محل اختلاف و نفی اصولیون است (نجفی، 1413، ص158؛ قمی، 1313، ص126). نحوه توارث و میزان نصیب وراث در اسلام گرچه تابع نصّ است لیکن مفاهیمی مانند «خویشاوندان» یا «ماترک» بالاتردید احاله به عرف گردیده اند.

ثانیاً: این تفسیر با شأن نزول های مطروحه در ذیل این آیه ناسازگاری دارد؛ مفسرین پنج مورد ذیل را به عنوان شأن نزول بیان نموده اند: **(الف)** اوس بن ثابت فوت کرد. پسر عموها تمام اموال را میان خویش تقسیم کردند و به زن و دو دختر او چیزی ندادند. همسر او نزد رسول الله صلّ الله علیه و آله آمد و شکایت کرد. پیامبر بعد از استماع بیان پسر عموها فرمودند ایشان بازگردند تا خدا در مورد آنان حکم فرماید. پس این آیه و آیه یازدهم سوره نساء نازل شد. **(ب)** در جاهلیت به زنان و کودکان از هیچ یک از اموال، سهمی نمی

دادند. این آیه نازل شد تا آن رسم جاهلی را نسخ کند. (ج) از جابر بن عبد الله انصاری وارد شده که این آیه در باب او نازل گردید. آنگاه که در بستر بیماری بوده و رسول الله (ص) به دیدار ایشان آمدند و او از حکم اموالش سؤال کرد. (د) سعد بن ربیع در احد کشته شد. همسر و دو دختر و یک برادر از او ماندند. برادر تمام اموال را برداشت و به ایشان چیزی نداد. زن به نزد رسول شکایت کرد و این آیه نازل شد. رسول الله (ص) اموال را از برادر او گرفت و به زن و فرزندان او داد. (ه) عبد الرحمن، برادر حسان شاعر فوت کرد. زن و پنج خواهر از خود برجای گذاشت. وارثان دیگر مال را میان خویش تقسیم کردند. ایشان نزد رسول رفتند و ماجرا را بیان داشتند. پس این آیه نازل شد (رازی، همان، صص 268 و 269؛ شیخ طوسی، بی تا(ب)، ص 121؛ رازی، 1408، صص 268 و 269). قدر جامع تمامی این وجوه ورود این آیه در ارث زوجه است و خروج زوجه از عنوان «نساء» یا زوج از عنوان «أقربون»، موجب تخصیص مورد خواهد بود که بطلان آن از واضحات است.

ثالثاً: این شمول با کلام برخی از فقها و مفسرین نیز تأیید می گردد. صاحب دعائم الأسلام در مسأله «جوه» روایات وارده را در تعارض با این آیه بیان می داند که این امر به وضوح دلالت بر دخول زوج در عنوان «أقربون» دارد (نیمی، 1383، ص 395) برخی دیگر از فقها و مفسرین شیعی (صادقی، 1419، ص 78) و غیر شیعی (حقی بروسوی، بی تا، ص 169) نیز به این امر تصریح کرده اند. شمول عنوان «قرابت» بر رابطه سببی میان زوجین صراحتاً در قانون مدنی ذکر گردیده است. برای نمونه در ماده 1033 می خوانیم: «هرکس در هر خط و به هر درجه که با یک نفر قرابت نسبی داشته باشد، در همان خط و به همان درجه قرابت سببی با زوج یا زوجه او خواهد داشت». در ماده 91 آیین دادرسی مدنی نیز آمده است: «دادرس در موارد زیر باید از رسیدگی امتناع نموده و طرفین دعوا نیز می توانند او را رد کنند: الف) قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرس با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد». همچنین است ماده 469 همان قانون. اصدق مصادیق نزدیکان سببی، همسر است. اکنون بیان می داریم که بنابر مدلول این آیه، ماترک هر فرد بعد از مرگش

اختصاص به بستگان او و با رعایت قاعده اقریبیت دارد و نه اجنبیان؛ هرچند در دین و مسلک با او هم عقیده باشند. مفسرین تصریح نموده اند که حتی پیامبر (ص) جزو اقربای میت در استحقاق ترکه نیست و تملک ترکه در انحصار خویشاوندان متوفی است بنابراین استحقاق امام (ع) نیز نسبت به ترکه از باب قرابت او با میت نیست؛ ماترک میت، متعلق نصیب نزدیک تران اوست و تا اقرب به میت وجود دارد نصیبی به سایر خویشان او داده نمی شود. بر زوج و زوجه نیز اطلاق «اقربا» عرفاً و شرعاً می گردد و نسبت به امام یا بیت المال نیز اقرب به میت هستند. وقتی به حکم این آیه ترکه در انحصار «اقربون» قرار می گیرد، تبعاً نصیب وارث تنها مشخص خواهد بود؛ حال اینکه وارث صاحب قرابت، پدر یا مادر یا خواهر یا دختر یا برادر یا... باشد یا زوج یا زوجه تفاوتی نخواهد داشت.

ممکن است در مقام ایراد چنین بیان گردد که اگر «اقربون» شامل اقربای سببی نیز گردد لازمه این نظر استحقاق سایر منتسبین سببی در ترکه زوج (داماد) است و این امری است که قائلی در فقه ندارد. در مقابل می گوئیم اتفاق فقهای اسلام بر این است که سایر اقربای سببی در زمره مستحقین در ارث نیستند؛ حتی یک روایت ضعیف السنند نیز در کل مجامع روایی شیعه و غیر شیعه در خصوص ارث سایر اقربای ناشی از نکاح وجود ندارد و این امر مؤید بر عدم توارث ایشان است بنابراین سایر اقربای سببی زوج مستحق در ماترک او نیستند. به عبارت دیگر خویشاوندان سببی به استثنای زن و شوهر در مقابل همدیگر حقوق و تکالیفی از جهت مالی ندارند (صفائی و امامی، 1376، ص 11).

2-1- آیه دوازدهم سوره نساء

«و برای شماست نیمی از آنچه باقی گذارده اند همسرانتان اگر برای آنها فرزندی نباشد اگر برای آنان فرزندی بود پس برای شما ربع از آنچه باقی گذارده اند می باشد... و برای ایشان یک چهارم از آنچه باقی گذارده اید می باشد اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای آنها یک هشتم از آنچه بر جای نهاده اید...».

فقه‌های امامیه به این آیه در جهت نفی استحقاق زوجین در مازاد بر سهام مسمی استناد نموده اند (تمیمی، 1383، صص 393 و 394؛ شهید ثانی، 1416، ص 70؛ نراقی، همان، ص 396؛ طباطبایی، 1412، ص 362) در نظر ایشان این آیه سهام زوجین را در فرض عدم وجود فرزند، یک دوم برای زوج و یک چهارم برای زوجه اعلان نموده؛ اطلاق «وإن لم یکن لکم ولد» ما نحن فیه را نیز در بر می‌گیرد چه اینکه در اینجا نیز در کنار زوجه، برای متوفی فرزندی نیست بنابراین نصیب ایشان همان است که در آیه ذکر گردیده و مازاد بر آن نیاز به دلیل دارد که در آیات قرآن مفقود است.

در نظر نگارنده همان گونه که برخی از معاصرین نیز بیان نموده اند (صانعی، 1384، ص 27). اطلاق این آیه برای نفی استحقاق زوجه نسبت به تمام ترکه قابل تمسک نیست و این آیه صرفاً در مقام بیان نصیب زوجین در فرض اجتماع با سایر وراث است و نه اعم از آن. دلیل ما نیز چنین است که وقتی به حکم آیه سابق، ترکه در انحصار استحقاق «أقربون» قرار گرفت پاسخ این سؤال خود به خود مشخص می‌گردد که نصیب وارث تنها چیست؟ و نیازی به بیان اضافه آن هم در کتابی که بنای آن بر ایجاز غیر مغل است، وجود ندارد. بنابراین آیه مزبور که به اتفاق مفسرین بعد آیه سابق نازل شده، اختصاص به فرض اجتماع وراث با یکدیگر دارد. این نکته مهم یعنی استحقاق وارث تنها نسبت به تمام ترکه بدون آنکه تصیب او بر مبنای فرض و ردّ تحلیل گردد، از روایات نیز صراحتاً قابل استنباط است؛ در تمام مواردی که از معصوم در خصوص ارث وارث منحصر سؤال گردیده، ایشان برخلاف فقها که قسمتی را به فرض و قسمتی را به ردّ، متعلق به وارث دانسته اند، با عبارتی یکسان در خصوص تمام وارثین بیان نموده اند: «تمام مال برای اوست». برای نمونه از امام صادق (ع) نقل گردیده که در خصوص ارث برادر امی بیان نمودند: «...تمام مال برای اوست» (شیخ طوسی، 1365، ص 323). روایات وارده در این خصوص بسیارند (همان، صص 310 و 278 و

315). همچنین از برخی از روایات دیگر نیز این ضابطه بالصراحه بدست می آید که هرگاه خداوند فردی را در زمره وارثین قرار داد ولی برای او سهمی مفروض ننمود، نصیب او هر آنچه وجود دارد خواهد بود؛ البته با رعایت نصیب وارثین متقدم بر ایشان. برای مثال در روایت آمده که سائل از علّت تفوق سهام مادر بر پدر، در فرض اجتماع ایشان با زوج می پرسد و امام در مقام پاسخ با استناد به ظاهر کلام خداوند بیان می دارند که چون از یک طرف برای پدر، نصیب مشخصی ذکر نشده و از طرف دیگر در اصل استحقاق او نیز تردید نیست لذا نصیب او از ترکه هر آنچه خواهد بود که پس از کسر سهام سایرین باقی مانده است. از ذیل این روایت برداشت ما از ادله تأیید می گردد (تمیمی، همان، صص 373 و 374).¹ گویا فقها این عبارت معصوم را حمل بر تسامح یا ایجاز نموده اند بنابراین تمسک به اطلاق آیه 12 و ایراد مخالفت استحقاق زوجین با آن، ناشی از انس ذهنی و پیش فرض فقها بوده که بیان معصومین برخلاف آن است.

1- «و عنهما (عن أبي جعفر و أبي عبد الله ع) أنهما ذكرا في صحيفه الفرائض التي هي إملاء رسول الله و خطه على ع بيده امرأة تركت زوجها و أوبوها للزوج النصف ثلاثة أسهم و للأم الثلث سهمان و للاب السدس سهم قبل لأبي عبد الله ع و كيف صارت الأم أكثر نصيبا من الأب فقال أما رأيت الأب أخذ في وقت خمسة أسداس و أخذت الأم السدس و هذا على ظاهر قول الله لأنه سمي للزوج النصف و للمرأة الربع و سمي للأم الثلث و لم يسم للأب شيئا فله ما فضل على كل حال». (تمیمی، همان، صص 373 و 374) روایات وارد در این خصوص بسیارند. برای نمونه الف - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي زَوْجٍ وَ أَبُوَيْنِ قَالَ لِلزَّوْجِ النُّصْفُ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثُ وَ لِلْأَبِ مَا بَقِيَ وَ قَالَ فِي امْرَأَةٍ وَ أَبُوَيْنِ قَالَ لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثُ وَ مَا بَقِيَ لِلْأَبِ». (شیخ طوسی، همان، صص 285) ب - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي زَوْجٍ وَ أَبُوَيْنِ قَالَ لِلزَّوْجِ النُّصْفُ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثُ وَ مَا بَقِيَ لِلْأَبِ». (همان) ج - عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي زَوْجٍ وَ أَبُوَيْنِ قَالَ لِلزَّوْجِ النُّصْفُ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثُ وَ مَا بَقِيَ لِلْأَبِ وَ فِي امْرَأَةٍ وَ أَبُوَيْنِ قَالَ لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثُ وَ مَا بَقِيَ لِلْأَبِ». (همان) د - عَنْهُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي زَوْجٍ وَ أَبُوَيْنِ أَنْ لِلزَّوْجِ النُّصْفَ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثَ كَامِلًا وَ مَا بَقِيَ لِلْأَبِ». (همان، صص 286) ه - الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَكِينٍ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ عَقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي رَجُلٍ مَاتَ وَ تَرَكَ زَوْجَتَهُ وَ أَبُوَيْهِ قَالَ لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثُ وَ مَا بَقِيَ لِلْأَبِ وَ سَأَلَتْهُ عَنْ امْرَأَةٍ مَاتَتْ وَ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ أَبُوَيْهَا قَالَ لِلزَّوْجِ النُّصْفُ وَ لِلْأُمِ الثُّلُثُ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ وَ مَا بَقِيَ لِلْأَبِ». (همان، صص 286 و 287).

2- جایگاه ادله روایی در مسأله

2-1- روایات عام

2-1-1- روایات نافی استحقاق

از امام صادق علیه السلام روایت گردیده که «بر زوج و زوجه ردی نیست» (شیخ طوسی، همان، ص 296). فقهای که در پی ردّ به زوج بوده اند، ظاهر این روایت را نافی ارث زوج از تمام ترکه قرار داده و به همین دلیل، دست به تأویل و توجیه آن زده اند. ایشان بیان نموده اند که این روایت یا مواجه با تخصیص شده و حمل بر موارد اجتماع او با سایر ورثه می گردد (نراقی، همان، 398؛ شیخ انصاری، همان، ص 181؛ اردبیلی، همان، ص 430؛ بحرانی، بی تا (الف)، ص 322؛ فیض کاشانی، همان، ص 304؛ فاضل هندی، همان، ص 462؛ نجفی، همان، ص 80؛ اراکی، همان، ص 91) و یا حمل بر عدم ردّ باستناد آیه «اولو الارحام»؛ نه مطلق ردّ ولو به استناد اجماع و روایات که ردّ به زوج از آن موارد است (شیخ طوسی، 1390، ص 149). همچنین ممکن است آن را بر فرضی حمل نماییم که بخواهیم تمام ترکه را از باب ردّ به زوج بدهیم درحالیکه در مانحن فیه نیمی به فرض و باقی به ردّ به او داده می شود (همان). از طرف دیگر می توان از این تأویلات دست شست و این روایت را به واسطه تعارض با یکی از روایات مفید ردّ به زوج ساقط دانست (الدلیلان اذا تعارضوا، تساقطاً) تا سایر روایات مفید ردّ عاری از معارض و قابل احتجاج باشند (اردبیلی، همان، ص 435؛ حسینی عاملی، همان، ص 179). افزون بر آن، طریق این روایت نیز معتبر نبوده (اردبیلی، همان، ص 421) و موافق مذاهب عامّه در عدم ردّ به زوجین نیز می باشد لذا جایز است حمل بر تقیه شود (فیض کاشانی، همان، ص 304؛ حسینی عاملی، همان، ص 179؛ بحرانی، بی تا (الف)، 322؛ طباطبایی، 1412، ص 362؛ نراقی، همان، ص 396).

در نظر ما مدلول روایت کاملاً صحیح است و در هیچ فرضی از فروض اجتماع زوجین با سایر ورثه، به دلیل نصّ قرآن و روایات متعدد، سهم ایشان بیش از مقدار مفروض نخواهد شد. اصطلاح «ردّ» همانگونه که تصریح کرده اند (اراکي، همان، صص 91 و 92) مختص موردی است که استحقاق بر اساس سهام مسمی قرآنی مطرح باشد و مازادی برای ترکه بعد از تقسیم اولیه آن حاصل گردد؛ این در حالی است که در استحقاق زوجین نسبت به تمام

ترکه در فرض انحصار، - همانند سایر ورثه - بحث نصف یا ربع مطرح نیست و این مسأله در روایات مثبت ارث زوجین از تمام ماترک نیز رعایت شده است بنابراین نگارنده نیازی به توجیه و تأویل این روایت نمی‌بیند. پذیرفتن مدلول این روایت و تلاش در جهت تأویل و توجیه آن، از همان پیش فرضی نشأت می‌گیرد که استحقاق وارث تنها نسبت به تمام ترکه بر اساس فرض و ردّ تحلیل می‌شود. از همین دسته اند روایات دیگری که با مضمون مشابه وارد گردیده اند.¹

2-1-2- روایات مثبت استحقاق

مطابق مدلول این روایات که همگی از لحاظ سندی نیز صحیح می‌باشند، استحقاق امام نسبت به ماترک مختص فرضی است که برای متوفی وارثی نباشد لذا با وجود هرگونه وارثی ولو زوجه (که در شرع و عرف بالاترید وارث زوج است) امام دیگر مستحق سهمی در ترکه نخواهد بود. بنابر مدلول این روایات، در حکم مال بلاوارث قرار دادن مازاد بر سهام مسمی زوجین خود اول کلام است.

1- برای مثال الف) قَالَ الْفَضْلُ وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ الْعَدَنِيُّ صَاحِبُ سُنَنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ صَاحِبُ أَبِي يُوسُفَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنِي كَيْثُ بْنُ أَبِي سَلِيمَانَ عَنْ أَبِي عَمْرِو الْعَدَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ الْفَرَاغُ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُمِ الثَّلَاثِ أَرْبَعَةٌ أَشْهُمٌ وَالنِّصْفُ ثَلَاثَةٌ أَشْهُمٌ وَالثَّلَاثُ سَهْمَانِ وَالرَّبْعُ سَهْمٌ وَالنَّمْنُ ثَلَاثَةٌ أَرْبَاعٌ سَهْمٌ وَكَأَيُّرُثُ مَعَ الْوَالِدِ إِلَّا الْأَبَوَانِ وَالزَّوْجَ وَالْمَرْأَةَ وَكَأَيُّرُثُ الْأُمِّ عَنِ الثَّلَاثِ إِلَّا الْوَالِدَ وَالْأَخُوَّةَ وَكَأَيُّرُثُ الزَّوْجِ عَلَى النِّصْفِ وَكَأَيُّرُثُ مِنَ الرَّبْعِ وَكَأَيُّرُثُ الْمَرْأَةِ عَلَى الرَّبْعِ وَكَأَيُّرُثُ مِنَ الثَّمَنِ وَإِنْ كُنَّ أَرْبَعًا أَوْ دُونَ ذَلِكَ فَهِنَّ فِيهِ سَوَاءٌ وَكَأَيُّرُثُ الْأَخُوَّةِ مِنَ الْأُمِّ عَلَى الثَّلَاثِ وَكَأَيُّرُثُ مِنَ السُّدُسِ وَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ الذَّكَرُ وَالْأُنثَى وَكَأَيُّرُثُ مِنَ الثَّلَاثِ إِلَّا الْوَالِدَ وَالْوَالِدَةَ وَالدَّيَّةَ تُقَسَّمُ عَلَى مَنْ أَخْرَزَ الْمِيرَاثَ. (شیخ طوسی، همان، ص 249 و 250) ب) حَمِيدُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ دَفَعَ إِلَيَّ صَفْوَانُ كِتَابًا لِمُوسَى بْنِ بَكْرٍ فَقَالَ لِي هَذَا سَمَاعِي مِنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ وَقَرَأْتُهُ عَلَيْهِ فَإِذَا فِيهِ مُوسَى بْنُ بَكْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ هَذَا مِمَّا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ عِنْدَ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ... وَإِنْ تَرَكَ الْمَيِّتُ أُمًَّ وَأَبًا وَامْرَأَةً وَابْنَةً فَإِنَّ الْفَرِيضَةَ مِنَ أَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ سَهْمًا لِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ ثَلَاثَةٌ أَشْهُمٌ مِنَ أَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ وَوَاحِدَ الْأَبَوَيْنِ السُّدُسُ أَرْبَعَةٌ أَشْهُمٌ وَ لِلْأَبْنَةِ النِّصْفُ اثْنَا عَشَرَ سَهْمًا وَبَقِيَ خَمْسَةٌ أَشْهُمٌ هِيَ مَرْدُودَةٌ عَلَى سَهَامِ الْإِبْنَةِ وَوَاحِدَ الْأَبَوَيْنِ عَلَى قَدْرِ سَهَامِهِمَا وَكَأَيُّرُثُ عَلَى الْمَرْأَةِ شَيْءٌ وَإِنْ تَرَكَ أَبَوَيْنِ وَامْرَأَةً وَبَنَاتًا فَبَقِيَ أَيْضًا مِنَ أَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ سَهْمًا لِلْأَبَوَيْنِ السُّدُسَانِ ثَمَانِيَةٌ أَشْهُمٌ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَرْبَعَةٌ أَشْهُمٌ وَ لِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ ثَلَاثَةٌ أَشْهُمٌ وَ لِلْأَبْنَةِ النِّصْفُ اثْنَا عَشَرَ سَهْمًا وَبَقِيَ سَهْمٌ وَوَاحِدَ مَرْدُودٌ عَلَى الْإِبْنَةِ وَ الْأَبَوَيْنِ عَلَى قَدْرِ سَهَامِهِمَا وَكَأَيُّرُثُ عَلَى الْمَرْأَةِ شَيْءٌ وَإِنْ تَرَكَ أَبًا وَزَوْجًا وَابْنَةً فَلِلَّابِ سَهْمَانِ مِنَ اثْنَيْ عَشَرَ وَهُوَ السُّدُسُ وَ لِلزَّوْجِ الرَّبْعُ ثَلَاثَةٌ أَشْهُمٌ مِنَ اثْنَيْ عَشَرَ وَ لِلْأَبْنَةِ النِّصْفُ سِتَّةٌ أَشْهُمٌ مِنَ اثْنَيْ عَشَرَ وَبَقِيَ سَهْمٌ وَوَاحِدَ مَرْدُودٌ عَلَى الْإِبْنَةِ وَ الْأَبِ عَلَى قَدْرِ سَهَامِهِمَا وَكَأَيُّرُثُ عَلَى الزَّوْجِ شَيْءٌ...» (کلینی، همان، ص 97).

2-1-2-1- حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: «...و هر کس فوت کند و مالی از خود برجای گذارد، از آن ورثه اوست و هر کس بمیرد و مستحقی در مال نداشته باشد، پس اموال او از انفال است» (کلینی، 1367، ص 168).

در سند این روایت علی بن ابراهیم (نجاشی، همان، ص 260)، ابراهیم بن هاشم (انصاری، همان، ص 185؛ خاجوثی، همان، ص 41)، محمد بن ابی عمیر (شیخ طوسی، 1404، ص 538)، حماد بن عثمان الناب (علامه حلی، 1417، ص 56) و عبید الله بن علی الحلبي (همان، ص 20؛ نجاشی، همان، ص 231) همگی ثقه اند.

2-1-2-2- محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که «هر کس بمیرد و نه وارثی از اقربا داشته باشد و نه فردی که ضامن جریره او باشد، مالش از انفال است» (کلینی، همان، ص 169).

در سند این روایت محمد بن یحیی العطار (نجاشی، همان، ص 353)، أحمد بن محمد بن عیسی (نجاشی، همان، ص 59؛ شیخ طوسی، 1415، ص 351)، حسن بن محبوب سراد (همان، ص 334 و 354؛ علامه حلی، همان، ص 37)، العلاء بن رزین (شیخ طوسی، 1417، ص 323) و محمد بن مسلم (نجاشی، همان، ص 323 و 324) ثقه اند.

2-1-2-3- محمد حلبی از امام صادق در مورد آیه «یسألونک عن الانفال» روایت می کند که فرمودند کسی که بمیرد و وارثی برای او نباشد، پس مالش در زمره انفال است» (کلینی، همان).

در این روایت نیز احمد بن ادريس القمی (همان، 92؛ شیخ طوسی، همان، ص 64)، محمد بن عبد الجبار القمی (همو، 1415، ص 391 و 401؛ علامه حلی، همان، ص 142)، صفوان بن یحیی (شیخ طوسی، همان، 338 و 359؛ نجاشی، همان، ص 120)، عبدالله بن مسکان (شیخ طوسی، 1417، ص 294)، محمد بن علی بن ابی شعبه الحلبي (نجاشی، همان، ص 98 و 325)، محمد بن اسماعیل بن أحمد بن بشیر (خویی، 1413 (الف)، ص 90 و 96 و 102 و 103؛ نجاشی، همان، ص 341) و فضل بن شاذان (شیخ طوسی، همان، ص 197 و 198) همگی ثقه اند.

ملاحظه می‌گردد که این دسته از روایات استحقاق «صاحبان فروض» را در اولویت نسبت به امام قرار داده و صرفاً ترکه بلا وارث را متعلق استحقاق ایشان دانسته‌اند. بدون تردید زوج و زوجه نیز از صاحبان فروض هستند بنابراین برخلاف فقهای که به این روایات استناد کرده و در صدد اثبات محرومیت از مازاد سهام مسمی برای زوجین بوده‌اند (شیخ انصاری، همان، ص 183)، در جایگاه ادله مثبت استحقاق زوجین در تمام ترکه قرار می‌گیرد. اینکه فقهای امامیه مازاد بر سهام مسمی زوجین را در حکم مال بلاوارث قرار داده و بدین روایات استناد کرده‌اند، خود اول کلام است که از انس ذهنی ایشان بر صاحب فرض مسمی بودن زوجین در فرض انحصار، نشأت گرفته است. روایات دیگری نیز با همین مضمون وارد گردیده و امام معصوم را وارث شخص بلاوارث دانسته‌اند یا امام در آنها امر به اعطای ترکه میثی که وارث و مستحق برای خود برجای ننهاده بود، به همشهریان و یا ضعفای شهر میت نموده‌اند (کلینی، همان، ص 169).

2-2-2- روایات خاص

2-2-1- روایات خاص زوج

این روایات بنا بر ضبط شیخ حرّ به دوازده عدد می‌رسند (عاملی، همان، صص 198 الی 201). روایات ذیل که همگی از نظر سند و طریق صحیح و معتبر می‌باشند، از این دسته‌اند:

2-2-1-1- «محمد بن قیس از امام صادق در مورد زنی که فوت نموده و برای او فردی شناخته نشده و دارای زوجی باشد نقل می‌کند که فرمود میراث برای شوهرش است» (شیخ طوسی، 1365، ص 294؛ همو، 1390، ص 149).

در سند این روایت حسین بن سعید (شیخ طوسی، 1417، ص 150)، نصر بن سويد (شیخ طوسی، 1415، ص 345؛ نجاشی، همان، ص 427)، عاصم بن حمید الحناط (همان، ص 302؛ علامه حلی، همان، ص 125) و محمد بن قیس (همان، ص 150) همگی ثقة‌اند. طریق شیخ به حسین بن سعید صحیح است (خویی، همان (ب)، ص 265).

2-2-1-2- «أبی بصیر گفت امام باقر علیه السلام کتاب فرائض را قرائت کرد - که در آن نوشته بود- زوج تمام ماترک را می برد آنگاه که کسی غیر از او نباشد» (شیخ طوسی، 1365، ص 294).

در سند این حدیث فضاله بن ایوب (شیخ طوسی، همان، ص 342؛ نجاشی، همان، ص 321) و أبان بن عثمان (شیخ طوسی، 1404، ص 375) و یحیی بن القاسم أبوبصیر الأسدی (ابن داود، 1393، ص 526؛ نجاشی، همان، ص 441) ثقة اند.

3-2-1-2- «أبی بصیر گفت نزد امام صادق علیه السلام بدم که ایشان کتاب جامعه را آورد و بر آن نظر افکند- در آن نوشته بود- اگر زوجه ای بمیرد و زوجش را باقی گذارد در حالی که وارث دیگری برای او نباشد، تمام مال برای زوج است» (شیخ طوسی، 1365، ص 294).

در این روایت یحیی بن عمران الحلبي (علامه حلّی، همان، ص 182؛ نجاشی، همان، ص 444) و ایوب بن الحرّ الجعفی (همان، ص 103؛ شیخ طوسی، 1417، ص 43) ثقة اند.

4-2-1-2- «أبی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در مورد زنی که می میرد و همسرش را برجای نهاده فرمود: مال برای زوج است» (شیخ طوسی، 1365، ص 294).

أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری (نجاشی، همان، ص 59؛ شیخ طوسی، 1415، ص 351)، محمد بن عیسی¹ (ابن داود، همان، ص 509؛ شیخ طوسی، 1404، ص 538)، محمد بن ابی عمیر (همان، ص 556؛

¹ - نجاشی در مورد او می گوید: جلیلٌ فی أصحابنا، ثقة، عین، کثیر الروایة.. (نجاشی، همان، ص 333) فضل بن شاذان نیز بیان داشته: "لیس فی أقرانه مثله (خوئی، همان، ص 121). با وجود این شیخ طوسی او را تضعیف کرده (طوسی، 1417، ص 216) علامه حلّی نیز در یکجا بیان می دارد: «...والأقوی عندی قبولُ روايته» (علامه حلّی، همان، صص 120 و 81) و در جای دیگر می نویسد: «...وَعِنْدِي فِي مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى تَوْقُفٌ (همان). شیخ در مقام علت تضعیف او بیان می دارد که محمد بن حسن بن ولید که استاد شیخ صدوق بوده او را از رجال نوادر الحکمة استثناء کرده و همچنین گفته شده که او فطحی است (شیخ طوسی، همان). صدوق از ابن ولید نقل می کند که می گفت: آنچه محمد بن عیسی فقط از کتاب یونس نقل و حدیث کرده، ما به آن اعتماد نمی کنیم (نجاشی، همان). لیکن صحیح این است که آنچه توسط ابن ولید ضعیف دانسته شده، راوی نیست بلکه دو دسته از مرویات ایشان است؛ نخست آنچه به اسناد منقطع از او، توسط صاحب نوادر الحکمة نقل شده و دوم نقلهای او از یونس و دیگر هیچ (خوئی، همان (ج) ص 122). روایاتی که در ذم او نیز وارد شده اند همگی جز دو روایت ضعیف السند می باشند (خوئی، همان، ص 125). از طرف دیگر اگر این روایات منبای تضعیف ابن ولید می بود باید خود او را از سلسله راویان نوادر الحکمة استثناء می کرد نه صرفاً دو دسته از روایات او را. دلیل شیخ نیز این روایات نیست زیرا در

نظر علمای رجال را در خصوص وثاقت راویان این حدیث و صحت طریق شیخ به احمد بن محمد بن عیسی، در سابق ذکر کردیم. فقها در خصوص این دو روایت تا آنجا که نگارنده تتبع نموده دوازده ایراد مطرح نموده اند که به آنها می پردازیم:

نسبت به «أبان بن عثمان» ادعا شده که گرچه او ثقه و از اصحاب اجماع است لیکن از ناووسیه بوده است (ابن داود، همان، صص 30 و 226؛ شهید ثانی، 1408، ص 80). منشاء این انتساب روایتی است که کشی ضبط نموده است (شیخ طوسی، 1404، ص 640). علامه حلی نیز او را فطحی¹ دانسته (علامه حلی، همان، ص 438) لذا برخی (فاضل مقداد، 1404، ص 189) صراحتاً به سند این روایت ایراد کرده اند.

در مقابل گفته شده که اگر او از «ناووسیه» باشد چگونه ممکن است از امام کاظم به عنوان امام زمان خود نقل روایت کند در حالی که این فرقه بر امام صادق (ع) وقف نمودند و معتقد گشتند که او نمرده بلکه زنده و همان مهدی موعود است! (خوئی، همان (و)، صص 146 و 147؛ نفرشی، 1418، ص 291) این درحالی است که به شهادت شیخ و «تجاشی» او از امام کاظم علیه السلام نیز روایت می کرده است؟! از طرف دیگر در برخی از نسخ به جای «ناووسیه» در روایت مزبور، «قاوسیه» ضبط گردیده و در برخی دیگر نیز هر دو اصطلاح آمده است و این بیانگر وقوع تحریف در عبارت مزبور است (خوئی، همان). سخن علامه نیز مأخذی ندارد و اعتقاد علمای بعد از او نیز صرفاً بواسطه اعتماد بر او بوده (همان) کما اینکه در «منتهی المطلب» نیز او را فطحی مذهب دانسته (علامه حلی، 1412، ص 763) و در جای دیگر او را واقفی. این درحالی است که تا قبل از علامه هیچ کس او را به این فرق منتسب نکرده بود (خوئی، همان). همچنین این انتساب صرفاً از «علی بن حسن بن فضال» وارد گشته که خود فطحی مذهب است و جرح ثقه ای جلیل القدر همانند «أبان» به صرف کلامی که قائل آن خود از مذهب صحیح خارج باشد، قابل پذیرش نیست گرچه در بسیاری از جرح و تعدیلهای به کلام ابن فضال عنایت شود (عاملی، 1362، ص 15؛ وحید بهبهانی، بی تا، صص 39 و 40؛ عاملی، 1413،

1- این دو فرقه بر امام صادق (ع) توقف نمودند و امامت امام موسی کاظم (ع) را انکار کردند.

ص 76). لذا دلیل متقنی بر این انتساب وجود ندارد. از محقق اردبیلی نیز نقل شده که این انتساب را نپذیرفته است (رئانی، 1382، ص 25).

در خصوص «أبا بصیر»، «محمد بن قیس»، «محمد بن عیسی» و «ابن مسکان» نیز احتمال اشتراک میان ثقه و غیر ثقه مطرح شده (اردبیلی، همان، ص 435) لیکن بیان گردیده که به قرینه روایت ابن مسکان یا أبان بن عثمان از «ابوبصیر» دانسته می شود که او همان «لیث البختری» است که ثقه است (نجاشی، همان، ص 321؛ اردبیلی، همان، ص 428؛ بحرانی، بی تا (الف)، ص 321). همچنین گفته شده اشتراک «ابابصیر» میان ثقه و غیر ثقه در روایاتی است که از غیر امام صادق علیه السلام نقل گردیده است (نراقی، همان، ص 395). علاوه بر این نام های مشترک در سند روایات حمل بر فرد غالب و شایع می گردد تا آنجا که اخبار را به نام آنها می نامند و به وجود راویان همانام او، وقتی نمی نهند (اردبیلی، همان؛ صناعی، همان، ص 26). «ابا بصیر» نیز از همین موارد است. در مورد «ابن مسکان» نیز همین وجوه دال بر انطباق او بر عبدالله بن مسکان است (اردبیلی، همان). در خصوص محمد بن قیس نیز وجود «عاصم بن حمید» در سند قرینه بر وثاقت اوست (اردبیلی، همان؛ بحرانی، همان؛ نراقی، همان، صص 395 و 396) شرح «محمد بن عیسی» نیز در سابق بیان شد و آشکار گردید که در وثاقت خود او تردیدی نیست.

همچنین ایراد شده که این روایات، از انواع روایات غیر محفوف به قرائن مفید علم (ابن براج، 1408، ص 141)، شاذ، مخالف با اصل عدم استحقاق زائد بر سهم مسمی و فتاوی اصحاب (سید مرتضی، 1415، همان؛ عاملی، بی تا، ص 183؛ نراقی، همان، ص 400) و نصوص مفید عدم ردّ به زوجه (طباطبایی، 1412، ص 363) که از نظر تعداد نیز بیشترند، بوده لذا فقها به مدلول آن عمل نکرده و مورد اعراض ایشان قرار گرفته اند (سید مرتضی، همان، ص 584؛ آل بحر العلوم، همان؛ موسوی سبزواری، 1413، ص 100).

در پاسخ بیان می داریم که موافقت روایت با قرآن مهمترین قرینه بر صحت روایت است و در قسمت قبل بیان شد که این روایت موافق آیه 7 نساء بوده و صحت سند آن نیز انتسابش را به معصوم مجاز می نماید. بعد از موافقت با قرآن و وجود روایاتی که با عموم و اطلاق خود ماترک را متعلق به زوجه می دانند و همچنین ورود روایت دوم در این

خصوص و ضبط آنها در مجامع روایی و فتوای متقدمین بر مضمون آن، شذوذ و مخالفت با فتوای فقها نیز باطل است. از طرف دیگر اعراض فقهای متقدم از این روایت محرز نشده بلکه شیخ مفید، شیخ صدوق و شیخ طوسی به این روایت فتوا داده اند آنگاه اینکه شیخ صدوق (صدوق، 1404، ص 262) و شیخ طوسی (شیخ طوسی، بی تا، ص 642) بواسطه اجتهاد خویش آن را حمل بر زمان غیبت معصوم نموده اند. از طرف دیگر به فرض پذیرش این مبنا که اعراض فقیهان از یک روایت موجب وهن و ضعف آن می گردد ولو روایتی باشد که از نظر سند و طریق خللی در آن نباشد، باید دانست که اعراض فقها زمانی می تواند موجب ضعف یک روایت گردد که کاشف از وجود خلل و ضعف در آن روایت باشد بنحوی که اجتهاد ایشان در احراز این امر مدخلیتی نداشته باشد (صانعی، همان، ص 39) ولی در اینجا احراز این مطلب بدلیل وجود دو وجه منتفی است؛ نخست اجماعات و اتفاق آرائی است که از فقها نقل شده (سیدمرتضی، همان؛ ابن ادریس، همان؛ نجفی، همان، ص 80) و ایشان همواره به رعایت آنها اهتمام داشته اند. دومین عامل به کثرت ظاهری و بدوی روایات مفید عدم استحقاق زوجه در تمام ترکه بر می گردد که در نزد فقها کثرت عددی اخبار نیز از اسباب ترجیح ادله می باشد لذا اخذ به این مرجح نیز ناشی از اجتهاد ایشان است نه ناشی از وجود قرینه های مخفیّه از ما. در خصوص تعارض با برخی روایات وارده که مازاد بر یک چهارم را متعلق به امام دانسته است نیز بیان می داریم که حتی اگر از ایراد مخالفت روایات دال بر عدم استحقاق زوجه در تمام ترکه با قرآن بگذریم، حسب روایات عرض اخبار بر قرآن، تقدم با این دسته از روایات که مطابق با قرآن می باشند، خواهد بود (خویی، همان، ص 357 به بعد؛ فضل الله، بی تا، صص 66 و 67) خصوصاً اینکه فتاوی سایر مذاهب، مخالف این روایت می باشد لذا فقهایی که مخالفت با نظر عامه را از مرجحات می دانند نیز می بایست این روایت را مقدم بدانند. در حدوث تعارض میان ادله نیز نظر به کثرت یک طرف و قلت ادله طرف دیگر نمی شود و ملاک، اصل وقوع تعارض است و صرف کثرت نیز دلیل ترجیح ادله نیست (همان، ص 68). مخالفت با اصل عدم استحقاق مازاد بر فرض قرآنی نیز باطل است چه

اینکه اولاً اصل اولیه و قاعده در آیه 7 سوره نساء بیان شده و اصل مخالف آن از اعتبار ساقط است. ثانیاً بیان نمودیم که این مسأله تابع مسأله ردّ به وارث نیست تا اصل عدم استحقاق قابل تمسک باشد.

برخی از فقها این روایات را حمل بر تقیه نموده اند (موسوی سبزواری، همان، ص 201) لیکن وجهی برای آن وجود ندارد چه اینکه این روایت مطابق با قرآن و صحیح السند است. همچنین فقهای عامه نیز در این فرض مازاد بر سهام قرآنی را متعلق به زوجین ندانسته و به بیت المال رد نموده اند (شیخ طوسی، 1414، ص 116)؛ خصوصاً اینکه برخی از فقهای امامیه نیز مازاد را متعلق به بیت المال دانسته (سیدمرتضی، همان، ص 584؛ شیخ طوسی، 1414، ص 116؛ همو، 1387، ص 69؛ دیلمی، همان، صص 220 و 224؛ قمی، همان، ص 411) و برخی نیز نظر به عدم تفاوت میان دو دیدگاه دارند (صدر، 1420، ص 307 و 308؛ صانعی، همان، ص 29 الی 34).

برخی از فقها بیان کرده اند که این روایات دلالت واضحی بر استحقاق مطلق زوجات ندارد کما اینکه روایتی دالّ بر ردّ مازاد ترکه به زوجه صاحب قرابت، وارد شده (شیخ طوسی، 1365، ص 296) و لذا می توان این روایات را نیز حمل بر خویشاوندی نسبی میان زوجین نمود تا استحقاق زوجه در تمام ترکه زوج به لحاظ این قرابت باشد. همچنین مقصود از عبارت «...مال برای اوست» نیز معلوم نیست که همان یک چهارم است یا غیر آن؟ از طرف دیگر ممکن است «الف و لام» موجود در «المال» اشاره به مال معهود داشته و این حکم مربوط به قضیه خارجی باشد که دیگر به عنوان حکم کلی قابل تسری به موارد مشابه نخواهد بود (نراقی، همان).

در رد این ایرادات بیان می داریم که اولاً این دو روایت اطلاق دارند و این اطلاق دلیلی است به نفع ما؛ خصوصاً اینکه امام در مقام بیان حکم می باشد لذا اگر هر گونه شرط اضافی بر استحقاق ایشان در فرض انحصار وجود داشت، می بایست بیان می نمود. ثانیاً گرچه ازدواج با خویشان در گذشته رواج داشته لیکن غالب زوجات در طول زمان و عرض زمین با یکدیگر قرابت نسبی ندارند و این واضح است. بنابراین حمل مذکور، حمل بر موارد نادر است (خوانساری، همان، ص 349) که با عنایت به این که امام در مقام بیان حکم به

عنوان قاعده و اصل اساسی می باشند (بحرانی، بی تا (ب)، ص 62)، وجه بطلان آن آشکارتر می گردد. مقصود از «المال» نیز معلوم است که ماترک بوده و این ایراد از همان انس ذهنی سابق الذکر نشأت می گیرد. صرف احتمال نیز دلیل رد روایات صحیح نیست و این نکته که حسب سیاق روایت، امام در مقام بیان ضابطه عام و کلی می باشد و حکم زوجه را با زوج مقابله نموده اند، رادع ایراد اخیر است.

در مقام تضعیف گفته شده که تنها قائل رد به زوجین یعنی شیخ مفید در «المقنعه» (شیخ مفید، همان) خود در کتاب دیگرش یعنی «الأعلام» از این قول عدول کرده است (ابن ادریس، همان، ص 244). لیکن اولاً شیخ مفید در «الأعلام» از قول خود عدول نکرده و مشاهده عبارت ایشان صریح در این امر است¹ (حسینی عاملی، همان، ص 182). ثانیاً قائلین به این قول بعد از «ابن ادریس» منحصر در یک نفر نمانده و در میان متأخرین (علامه حلی، 1421، ص 284) و معاصرین (صدر، 1420، صص 39 و 60؛ شعرانی، 1412، صص 667 و 668؛ صادقی تهرانی، 1425، ص 270؛ همو، 1365، ص 309؛ صانعی، همان، ص 20؛ همو، 1388، ص 49؛ همو، 1431، صص 368 و 396؛ سنگلجی، بی تا، ص 97) طرفدارانی دارد. ثالثاً هر محقق خود را تابع دلیل می داند نه قائلین به آراء لذا عدول از قول، دلیل ضعف آن دیدگاه برای سایرین نخواهد بود. در پایان بیان اضافه می نمایم که علاوه بر این دو روایت، صاحب دعائم الاسلام روایتی را بدون سند از امام علی علیه السلام نقل می کند که بر حسب آن ایشان ارث زوج و زوجه تنها را، تمام ترکه قرار داد (نیمی، همان، ص 393) لیکن نظر به فقد سند جهت اسناد، از بحث حول آن خودداری می کنیم.

2-2-2-2-2- روایات مفید عدم استحقاق

روایات وارده در این خصوص همگی دارای ضعف های مهم مشترک یعنی مخالفت با آیات قرآن، روایات عام یا مطلق سابق الذکر و روایات صحیح منصوص می باشند:

1- عبارت ایشان چنین است: ...و اتفقت الامامیه أن المراه إذا توفيت و خلفت زوجا و لم تخلف وارثاً غیره من عصبه و لا ذی رحم أن المال كله للزوج، النصف منه بالتسمیه و النصف الآخر مردودٌ علیه بالسنه.

1-2-2-2-2- محمد بن ابو حمزه علوی به امام جواد (ع) نامه ای نوشت که «کسی از موالی شما مرا برای یکصد درهم وصی خود قرار داد و همواره از او شنیدم که هر آنچه دارم برای مولایم است. او فوت نمود و صد درهم برجای نهاد و در خصوص آن تصمیمی نگرفت. برای او دو همسر است که یکی در بغداد است و فی الحال مکان او را نمی دانم و همسر دیگر او در قم می باشد. در خصوص این صد درهم چه می فرمایید؟ امام برایش نوشت از این صد درهم، حق زوجین را پرداخت کن که نصیب ایشان یک هشتم است اگر برای متوفی فرزند باشد و اگر برای او فرزند نباشد یک چهارم، و مابقی را به فردی که می دانی بدان نیازمند است صدقه بده» (کلینی، همان، صص 126 و 127).

سند این روایت بنا بر یک نظر ضعیف است چه اینکه معلوم نیست کلینی آن را از کدامیک از مشایخ خود به نقل از «سهل بن زیاد» یا «محمد بن یحیی» روایت نموده است. در تمسک به این روایت در جهت اثبات عدم ردّ به زوجه، نقض و ابرام بسیاری نگاشته شده (شهید اول، 1414، ص 577؛ شهید ثانی، 1416، ص 73؛ اردبیلی، همان، صص 432 و 433؛ سبزواری، همان، ص 305؛ بحرانی، بی تا (الف)، ص 324؛ همو، بی تا (ب)، ص 61؛ حسینی عاملی، همان، ص 181؛ طباطبایی، 1412، ص 362؛ نراقی، همان، ص 400) قدر متیقّن آنکه در این روایت حکمی بیان شده که مخالف صریح قرآن و سنت است و آن این است که در صورت وجود فرزند برای متوفی (زوج)، امام سهمی در ماترک خواهد داشت؛ در این روایت امام بیان می کند که اگر برای زوج فرزندی باشد سهام زوجه یک هشتم از ماترک است و مابقی میان فقرا تقسیم می گردد که اقتضای این امر عدم استحقاق فرزند است. ممکن است بیان گردد که ذیل روایت مربوط به قسمت اخیر آن یعنی عدم وجود فرزند است، نه مربوط به قسمت اول آن تا ایراد باشد لیکن می توان پاسخ داد که اگر چنین بود، نظر به اینکه امام در مقام بیان تفصیل حکم و تبیین آن قرار داشت می بایست بیان می نمود که «... سهم زوجه یک هشتم و مابقی برای فرزند است» یا «... و مابقی برای فرزند یا فرزندان با رعایت حصّه ذکور دو برابر آنات است» ولی چنین بیانی در روایت نیامده لذا حق با فقهای است که این روایت را قاصر از اثبات نظر مشهور دانسته اند (بحرانی، بی تا (الف)، ص 324).

2-2-2-2-2- محمد بن نعیم می گوید: «محمد بن ابی عمیر فوت کرد و مرا وصی خویش قرار داد و وارثی غیر از یک زن بجا نگذاشت. مراتب را به امام کاظم (ع) نوشتم. ایشان در جواب نوشتند به زن یک چهارم بده و مابقی را برایمان بفرست» (کلینی، همان، ص 126).

در سند این حدیث حمید بن زیاد (نجاشی، همان، ص 132؛ علامه حلی، 1417، ص 52) و حسن بن محمد بن سماعه (نجاشی، همان، ص 41؛ شیخ طوسی، 1417، ص 103) هر دو از مذهب صحیح خارج و واقفی اند ولی مورد توثیق علمای رجال قرار گرفته اند.

2-2-2-2-3- ابوبصیر می گوید: «امام باقر (ع) «کتاب فرائض» را قرائت نمود و در آن نوشته بود زنی فوت نمود و همسرش را برجای نهاد مال برای زوج است و اگر مردی بمیرد و همسرش را برجای نهد برای زوجه یک چهارم است و مابقی برای امام است» (کلینی، همان، ص 126).

در سند این روایت علی بن ابی حمزه بطائنی از رؤسای مذهب واقفی است و کسی او را توثیق ننموده است (شیخ طوسی، همان، ص 238؛ همو، 1415، ص 339؛ علامه حلی، همان، ص 232).

2-2-2-2-4- ابوبصیر از امام صادق روایت می کند: «در خصوص مردی که فوت کرد و همسرش را برجای نهاد فرمودند برای زوجه یک چهارم و مابقی برای امام است» (کلینی، همان).

در کنار حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سماعه، وهیب بن حفص الجریری نیز واقفی ولی ثقه است (نجاشی، همان، ص 431).

2-2-2-2-5- محمد بن مسلم از امام باقر روایت می کند که «در مورد مردی که مُرد و همسرش را برجای نهاد فرمود برای زن یک چهارم است و مابقی فرستاده می شود» (کلینی، همان، ص 127).

در سند این روایت سهل بن زیاد واقع شده که علمای رجال به دروغگو بودن او تصریح کرده اند (نجاشی، همان، ص 185؛ شیخ طوسی، 1417، ص 142) شهیدین، محقق اردبیلی، فاضل آبی، محقق حلی و محمد عاملی نیز او را ضعیف می دانند (ربّانی، همان، ص 216). علاوه بر این،

بنابر یک نظر سند این روایت مرسل است چه این که معلوم نیست چه کسانی آن را از سهل روایت می کنند. همچنین علی بن أسباط بن سالم فطحی است (شیخ طوسی، 1404، ص 562) و موسی بن بکر نیز واقفی مذهب است (همو، 1415، ص 343). در وثاقت او کلامی از رجالیون وارد نشده با اینکه به واقفی بودن او تصریح کرده اند. برخی او را با برخی قرائن ثقه دانسته اند (خویی، همان (ز)، 31 الی 34).

2-2-2-2-6- محمد بن مروان از امام باقر علیه السلام روایت می کند «در خصوص شوهری که از دنیا رفت و همسرش را برجای نهاد فرمودند: برای زوجه یک چهارم است و مابقی به امام داده می شود» (شیخ طوسی، 1365، ص 296).

شرح حال سهل بن زیاد، علی بن أسباط و موسی بن بکر در روایت قبل آمد. محمد بن مروان نیز مشترک میان جماعتی از ثقه و غیر ثقه است (خویی، همان (ج)، 227 الی 229).

2-2-2-2-7- ابی بصیر گفت از امام باقر علیه السلام «از زنی که مرد و همسرش را برجای نهاد که غیر از او وارثی نداشت، پرسیدم. فرمودند: اگر غیر از او نباشد پس مال برای اوست و برای زوجه یک چهارم و مابقی برای امام است» (شیخ طوسی، همان، ص 294).

در سند این روایت معاویه بن حکیم را فطحی مذهب دانسته اند (شیخ طوسی، 1404، صص 345 و 563). مقصود از اسماعیل نیز معلوم نیست و مشترک میان عده ای ثقه و غیر ثقه است. با ملاحظه روایات وارده معلوم شد که روایت نخست از لحاظ سندی بنابر یک نظر ضعیف است و نهایتاً یکی از دو سند این روایت صحیح خواهد بود. روایت دوم و چهارم نیز موثقه و روایت سوم، پنجم، ششم و هفتم ضعیف السند می باشند (سبزواری، همان، ص 304). شهید ثانی نیز صراحتاً همه این روایات را در ضعف سندی مشترک دانسته (شهید ثانی، 1416، ص 73). بنابراین ادعای برخی بر اولویت سندی این روایات بر روایات دال بر استحقاق (حسینی عاملی، همان، ص 183)، وجهی ندارد. از منظر مفادی، این روایات با احادیثی که استحقاق امام را نسبت به ترکه مشروط به عدم وجود وارث و صاحب فرض دانسته اند در تعارض قرار می گیرند. همچنین با آیه 7 سوره نساء نیز مطابقتی ندارند.

در مقام جمع بندی روایات چنین می‌گوییم که روایات مفید استحقاق زوجین در تمام ترکه موافق قرآن بوده و از لحاظ سندی نیز صحیح و معتبرند لذا بر روایاتی که مدلول مطابقی یا التزامی آنها محرومیت زوجین از مازاد سهام قرآنی باشد، مقدم خواهند بود؛ خصوصاً اینکه فقهای مذاهب اربعه نیز زوجین را محروم از مازاد ترکه دانسته و بسیاری از فقهای امامیه مخالفت با فتاوی عامه را از مرجحات باب تعارض قرار داده‌اند.

در خصوص ادعای اجماع بر حکم انحصار ارث زوجه در $1/4$ ، که از سوی برخی از فقها (نجفی، همان، ص 80؛ سبزواری، 1423، ص 99) مطرح گردیده بیان می‌داریم که به فرض پذیرش اصل حجیت اجماع؛ اولاً اجماعی حاصل نشده است و از میان متقدمین، شیخ صدوق نظر به ردّ مازاد ترکه بر زوجه در زمان خویش (غیت معصوم) دارد و شیخ مفید نیز زوجه را مستحق تمام ترکه می‌داند؛ ثانیاً با وجود روایات مفید ممنوعیت ردّ مازاد ترکه به زوجه و برداشتی که اکثر فقها از آیه 12 سوره نساء داشته‌اند، این اجماع باصطلاح مدرکی است و ارزش دلیل مستقل را ندارد. در خصوص شهرت این ممنوعیت نیز بیان می‌داریم که اشتها یک فتوا و تعدّد و کثرت قائلین به آن، بخودی خود موجب اقتناع و اتباع نیست و با وجود دلیل بر استحقاق زوجین در تمام ترکه پیروی از آن وجهی ندارد. فتاوی خلاف مشهور در فقه ما و توسط فقهای پر آوازه، کم نیست.

لازم به ذکر است که بحث اصلاح ماده 949 قانون مدنی به همراه مواد 946 و 947 و 948 در مجلس ششم شورای اسلامی مطرح گردید. متن پیشنهادی این ماده بدین صورت بود: «در صورت نبودن هیچ وارث دیگر به غیر از زوج و زوجه هر کدام تمام ترکه همسر متوفی خود را می‌برد». مجلس ششم نیز به این اصلاح در تاریخ 1383/2/21 رای مثبت داد لیکن در تاریخ 1383/3/9 شورای نگهبان آن را خلاف موازین شرع تشخیص داد! بعد از آن نمایندگان از اصلاح این ماده دست شسته و اصلاح سایر مواد را پی‌گیری نمودند. نگارنده امیدوار است که با تبیین ادله و اقوال مطروحه حول این فرع فقهی، گامی در جهت دست‌یابی به عدالت در احکام برداشته باشد و امید است که شورای نگهبان نیز با احاطه

کامل بر ادله و اقوال، هر خلاف مشهوری را خلاف «شرع» یا «موازین شرعی» نداند؛ چقدر فرق است میان نظری که خلاف مشهور است و نظری که خلاف شرع یا موازین شرعی باشد. اجماع و شهرت و امثال آنها ممکن است از موازین پر کاربرد در فقه امامیه خصوصاً میان متأخرین و معاصرین محسوب گردد لیکن رای فقیه و نظر اکثریت ایشان غیر از «شرع» بوده و تبدل اجماعات و شهرت‌ها در دوره‌های مختلف فقه امامیه و تغییر آراء یک فقیه، شاهد این مطلب است.

نتیجه گیری

با بررسی ادله وارده در خصوص نصیب هر یک از زوجین در فرض انحصار به این نتیجه می‌رسیم که آیه 7 سوره نساء، ترکه را در انحصار نزدیکان متوفی و با رعایت قاعده اقریبیت دانسته و زوجین نیز در عرف از مصادیق اُجلائی نزدیکان یکدیگرند لذا در فرض انحصار وارث در یکی از اُقرباى میت ماترک به او تعلق دارد. آیه 12 سوره نساء که سهام زوج را در فرض عدم وجود فرزند، $\frac{1}{2}$ و نصیب زوجه را در موارد عدم وجود فرزند، $\frac{1}{4}$ اعلام نموده، مربوط به موارد اجتماع زوجین با سایرین است و در فرض انحصار زوج یا زوجه، قابلیت استناد را ندارد. روایات عام و مطلقى که استحقاق امام را در ماترک، محدود به ترکه بدون وارث دانسته‌اند مؤید استحقاق زوجین در تمام ماترک می‌باشند چه اینکه در اطلاق وارث به ایشان در نزد عرف و شرع تردید نیست. گرچه روایتی وارد شده که به نحو مطلق ردّ به زوجین را ممنوع کرده لیکن بحث ردّ ترکه مربوط به موردی است که نصیب وارث تنها بر اساس «فرض و ردّ» تحلیل شود که ما وجه بطلان آن را آشکار کردیم. در خصوص زوج روایات وارده، بدون معارض‌اند و تمام ترکه را متعلق به زوج می‌دانند. دو روایت منصوص در خصوص زوجه وجود دارند که باصراحه ایشان را مستحق تمام ترکه دانسته‌اند. ایرادات فقها به روایات مفید استحقاق زوجه نسبت به ترکه، وارد نیست و این روایات از لحاظ سند و متن صحیح می‌باشند. روایات مفید عدم ردّ به زوجه مخالف با

آیات کتاب و روایات مفید ردّ می باشند که در فرض پذیرش تعارض ادله، تقدم با روایات مفید استحقاق که موافق قرآن است، خواهد بود. بر مبنای نظری که مخالفت با فتاوی عامه را از مرجّحات می داند نیز، تقدم با همین روایات خواهد بود. اجماع ادعایی نیز به فرض حصول، مدرکی است بنابراین قول أصحّ، استحقاق زوجین نسبت به تمام ماترک یکدیگر در فرض انحصار می باشد بدون آنکه تفصیلی در بین باشد.

فهرست منابع

- 1- اراکی، محمد علی، (1413)، رساله فی الأثر، قم، مؤسسه در راه حق.
- 2- اردبیلی، أحمد بن محمد، (1414)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، جلد 11، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 3- اردبیلی، أحمد بن محمد، (بی تا)، زبدة البیان فی أحكام القرآن، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- 4- انصاری، شیخ مرتضی، (1415)، الوصایا و الموارث، قم، کنگره جهانی شیخ مرتضی انصاری.
- 5- بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، (1404)، من لا یحضره الفقیه، جلد 4، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- 6- بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، (1418)، الهدایه، قم، مؤسسه امام الهادی (ع).
- 7- بحرانی آل عصفور، محمد بن حسین، (بی تا) (الف)، الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع، قم، مجمع البحوث العلمیه.
- 8- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، (1410)، المقنعه، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 9- بلاغی، محمد جواد (علامه بلاغی)، (1420)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، جلد 2، قم، بنیاد بعث.

- 10- تفرشی، سید مصطفی، (1376)، نقد الرجال، جلد 1، قم، مؤسسه آل البيت.
- 11- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، (1383)، دعائم الاسلام، جلد 2، قاهره، دار المعارف.
- 12- جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، (1416)، مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، جلد 13، قم، المعارف الاسلاميه.
- 13- جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، (1408)، الرعايه في علم الدرايه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- 14- جنّاتی، محمد ابراهیم، (1374)، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران، انتشارات کیهان.
- 15- حسینی تهرانی، سید محمد محسن، (1428ه.ق)، اجماع از منظر نقد و نظر، قم، انتشارات عرش اندیشه.
- 16- حسینی عاملی، محمد جواد، (بی تا)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، جلد 8، چاپ سنگی.
- 17- حقی بروسوی، اسماعیل، (بی تا)، تفسیر روح البیان، جلد 2، بیروت، دارالفکر.
- 18- حلّی، ابی القاسم (محقق حلّی)، (1409)، شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد 4، تهران، انتشارات استقلال.
- 19- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (1410)، إرشاد الاذهان الى أحكام الايمان، جلد 2، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 20- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (بی تا)، تحریر الاحکام الشریعه الی مذهب الامامیه، جلد 2، قم، مؤسسه آل البيت.
- 21- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (1419)، مختلف الشیعه، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 22- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (1421)، تلخیص المرام فی معرفه الاحکام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

- 23- حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، (1417)، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 24- حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، (1412)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.
- 25- حلی، محمد بن حسن (فخر المحققین)، (1387)، ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد، جلد 4، قم، المطبعه العلمیه.
- 26- حلی، محمد بن ادريس (ابن ادريس)، (1405)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، جلد 3، قم، انتشارات علم الهدی.
- 27- حلی، یحیی بن سعید، (1405)، الجامع للشرايع، قم، مطبعه العلمیه.
- 28- حلی، حسن بن علی بن داود، (1393)، رجال (معروف به رجال ابن داود)، نجف، منشورات مطبعه الحیدریه.
- 29- خاجوئی، محمد اسماعیل، (بی تا)، الرسائل، جلد 2، بی جا، دار الكتاب الاسلامی.
- 30- خوئی، سیدابوالقاسم، (1413)، معجم رجال الحدیث، جلد 16 (الف) و 6 (ب) و 18 (ج) و 3 (د) و 15 (ه) و 1 (و) و 20 (ز)، قم.
- 31- خوئی، سیدابوالقاسم، (1417)، مصباح الأصول (به قلم سید محمد بهسودی)، جلد 2، قم، انتشارات داوری.
- 32- دیلمی، حمزه بن عبد الغزیز، (1414)، المراسم العلویه فی الاحکام النبویه، المعاونه الثقافیه للمجمع العالمی لأهل بیت، قم.
- 33- رازی، ابوالفتح، (1408)، روض الجنان و روح الجنان، جلد 5، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
- 34- رازی، فخر الدین، (1420)، مفاتیح الغیب، جلد 9، بیروت، دار إحياء التراث العربیه.
- 35- ربّانی، محمد حسن، (1384)، بررسی نظریات رجالی امام خمینی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

- 36- ربّانی، محمد حسن، (1386)، **فقه و فقهای امامیه در گذر زمان**، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- 37- سبزواری، محمدباقر، (1423)، **کفایه الاحکام**، جلد 2، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 38- سیوری حلّی، مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، (1404)، **التنقیح الرائع فی شرح مختصر النافع**، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- 39- شفتی، سیدمحمدباقر، (1427)، **مقاله فی تحقیق إقامه الحدود فی هذه الاعصار**، قم، بوستان کتاب.
- 40- صادقی تهرانی، محمد، (1412)، **تبصره الفقهاء بین الكتاب و السنه**، جلد 1 (الف) و 2 (ب)، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
- 41- صادقی تهرانی، محمد، (1419)، **البلاغ**، قم، مؤلف.
- 42- صانعی، یوسف، (1386)، **ارث زن از شوهر در فرض انحصار (فقه و زندگی 5)**، قم، انتشارات میثم تمار.
- 43- صدر، سیدمحمد، (1420)، **ماوراء الفقه**، دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت.
- 44- طباطبایی، محمدحسین، (1417)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، جلد 6، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- 45- طباطبایی، سید علی، (1412)، **ریاض المسائل فی بیان أحكام الشرع بالدلائل**، جلد 1 (الف) و 2 (ب)، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 46- طرابلسی، عبد العزیز بن البراج، (1408)، **المهذب**، جلد 2، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 47- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (1365)، **تهذیب الأحکام**، جلد 9 (الف)، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- 48- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (1414)، **الخلاف**، جلد 4، قم، مؤسسه نشر اسلامی.

- 49- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (1390)، **الأستبصار فی ما اختلف من الأخبار**، جلد 4، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- 50- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (بی تا) (الف)، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، قم، انتشارات قدس محمدی.
- 51- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (1417)، **الفهرست**، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 52- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (1404)، **اختیار معرفه الرجال** (رجال کشی)، جلد 2، قم، مؤسسه آل البيت.
- 53- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (1415)، **رجال**، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 54- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (بی تا) (ب)، **التبیین فی تفسیر القرآن**، جلد 3، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- 55- عاملی، حسن بن زین الدین، (1362)، **منتقى الجمان فی الأحادیث الصحاح و الحسان**، جلد 1، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- 56- عاملی، شیخ حرّ، (1409)، **وسائل الشیعه**، جلد 26، قم، مؤسسه آل البيت.
- 57- اضل هندی، محمد بن حسین، (1416)، **كشف اللثام و الأیهام عن قواعد الأحكام**، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- 58- فیض کاشانی، ملا محسن، (1421)، **مفاتیح الشرایع**، جلد 3، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه.
- 59- قمی، علی بن مومن، (1421)، **جامع الخلاف و الوفاق**، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر.
- 60- کلینی، محمد بن یعقوب، (1367)، **الكافی**، جلد 7 (الف) جلد 6 (ب)، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 61- مکی عاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، (1411)، **لمعه الدمشقیه**، قم، دارالفکر.

- 62- مکی عاملی، محمد بن جمال الدین، (بی تا)، **الدروس الشرعیه**، جلد 2، قم، نشر آثار اسلامی.
- 63- موسوی البغدادی، علی بن الحسین (سید مرتضی)، (1415)، **الانتصار**، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 64- موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، (1409)، **مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن**، جلد 7، بیروت، مؤسسه اهل بیت.
- 65- موسوی سبزواری، (1413)، **مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام**، جلد 30، قم، مؤسسه المنار.
- 66- موسوی غروی، سید محمد جواد، (1377)، **فقه استدلالی در مسائل خلافی**، جلد 1، اصفهان، انتشارات اقبال.
- 67- نجاشی الأسدی، ابوالعباس، (1416)، **رجال**، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- 68- نجفی، محمد رضا، (1413)، **وقایه الاذهان**، قم، مؤسسه آل البيت.
- 69- نراقی، أحمد بن محمد، (1419)، **مستند الشیعه**، جلد 19، قم، مؤسسه آل البيت.
- 70- نجفی، محمد حسن، (1368)، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، جلد 39، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- 71- وحید بهبهانی، محمد باقر، (بی تا)، **تعلیقه علی منهج المقال**، بی جا.